

حواسش بود یا نبود؟

صحنه‌ی اول



دست کم سه‌سالی می‌شود که این خانم، مربی ورزش مدرسه‌ی پسران است. حال، بعد از سه سال، در اوایل اردیبهشت پایه‌ی ششم، یعنی تنها چند روز مانده به وداع بچه با این مدرسه، پسران جمله‌ای می‌گویند که متعجب می‌شوم: «مامان معلم ورزشمون خیلی خوبه‌ها!»
- چطور مگه!؟

- همین طوری. بهتر از معلمای درس‌های اصلی مونه.
پیش خودم فکر کردم بیچاره معلم‌ها. خوب معلوم است، آن‌ها درس و سختی و امتحان دارند، اما مربی ورزش تفریح و جست‌وخیز دارد برای بچه‌ها. مسلم است که عزیزتر هم می‌شود!
- تو گروه تلگرامی که تازگی معلم ورزشمون باز کرده، دیروز

عصر بچه‌ها فعال بودن. من فقط سلام دادم و بعد رفتم کلاس سنتور. دوستام که نمی‌دونستن من رفتم کلاس، از دستم ناراحت شدن که ظاهراً فلانی نمی‌خواد تو گروه باشه.
اما معلمون نوشته بود شاید فلانی مشغول کاریه که نمی‌تونه الان تو گروه حرف بزنه.

کاری به درست و غلط تشکیل این گروه تلگرامی ندارم. کاری هم به هدف از آن، آن هم در اواخر سال تحصیلی، ندارم. تنها روی جمله‌ای که پسران از او نقل کرد تأکید می‌کنم؛ این جمله: «شاید فلانی مشغول کاریه که نمی‌تونه الان تو گروه حرف بزنه.»
تصور من کاملاً غلط بود. بهتر بودن این معلم، به سختی درس یا راحتی ورزش ربطی ندارد، این معلم فقط حواسش به بچه‌ها هست!



صحنه‌ی دوم



اوایل آبان ماه، حدود ساعت هفت عصر با پسران بیرون بودیم. از خستگی و درد کمر شکایت کرد. گفت دلش می‌خواهد جایی بنشیند و تکیه کند. مثل همیشه از او گله کردم که: پسران سعی کن قوی باشی. تحمل داشته باش. زبان به اعتراض گشود که: «مامان اگر خودت هم پنج ساعت پشت به نیمکت بشینی و نتونی تکیه بدی، خسته می‌شی دیگه!»

- یعنی چی پسران؟! خوب تکیه بده. چرا تکیه نمی‌دی؟
- چطوری آخه؟ من نیمکت آخر و ته کلاس می‌شینم. پشتم نیمکتی نیست که تکیه بدم!

- خوب به دیوار تکیه بده! سرده؟ یخ می‌کنی؟
- کاش سرد بود مامان. نیمکتمون از دیوار فاصله داره و خانمون اجازه نمی‌ده بریم عقب، چون فاصله‌مون از تخته زیاد می‌شه. از مادر بودنم ناراحت شدم! چرا تا به حال این را نمی‌دانستم! چطور معلم این همه بی‌توجه بوده؟! چطور یک ماه تمام، پنج روز در هفته، پنج ساعت، این بچه و نفر پهلویی او تکیه‌گاه نداشته‌اند و معلم توجهی به این موضوع نکرده‌است؟
فردای آن روز به مدرسه رفتم. هیچ عمدی در کار نبود. این معلم فقط حواسش به این بچه‌ها نبود که تکیه‌گاه لازم دارند، اما ندارند! همین و همین.



صحنه‌ی سوم



- مامان، امروز معلمون پرسید در آینده می‌خواهید چه‌کاره بشید. متین، همون بغل دستیم که وقتی کلاس چهارم بودیم، اصلاً روخوانی فارسی بلد نبود، گفت می‌خواد گوینده خبر و مجری بشه! باورت می‌شه مامان؟! البته الان روخوانیش بهتر شده‌ها! اما درسش زیاد خوب نیست! می‌خواستم بهش بگم به همین خیال باش، اما نگفتم!

- یه وقت اینو بهش نگی‌ها! عوضش یه سؤال ازش بپرس تا خودش بفهمه که برای این کار مناسب نیست. فردا ازش سؤال کن چرا فکر می‌کنه می‌تونه مجری بشه.

روز بعد، پسرم برایم تعریف کرد که وقتی از دوستش پرسیده است چرا می‌خواهد مجری شود، متین گفته است که به‌نظر خودم، روخوانی فارسی‌ام خوب نیست. دارم تلاش می‌کنم کتاب قصه و داستان بخوانم تا بهتر بشوم. خلاصه متوجه شدیم، معلم کلاس پنجمشان، یک بار که متین حاضر نمی‌شده از روی درس بخواند، به او گفته است که فقط چند خط بخواند.

او به سختی خوانده و بچه‌ها کندخوانی او را مسخره کرده‌اند. اما معلمشان به همه‌ی کلاس گفته که متین صدای فوق‌العاده‌ای دارد. او وعده داده است که ۲۰ سال بعد، همگی صدای او را در رادیو یا تلویزیون بشنوند، افتخار خواهند کرد که با او هم‌کلاس بوده‌اند.

بعد هم، در گوش متین آهسته گفته است که تا می‌تواند کتاب بخواند، چون او می‌تواند گوینده‌ی خوبی شود. در پایان این مکالمه، پسرم گفت عجب بدشانسی هستم! کاش آن سال من و متین هم‌کلاس می‌شدیم تا معلم ما هم آن خانم باشد و به من هم بگوید چه استعدادی دارم و چه شغلی برایم خوب است!

این معلم خوب حواسش به تأثیر کلامش بود!



صحنه‌ی چهارم



به تازگی معلمی را شناختم‌ام که خوزستانی است. خودش را آقا معلم خوزستانی^۱ معرفی می‌کند. انرژی و صفناپذیری در کارش دارد.

این همه اشتیاق به معلمی توجهم را جلب کرد. راستش به من هم انرژی داد. پرونده‌ی پزشکی فؤاد را در کیفش دارد. آمده است تهران تا ضمن انجام کاری اداری، پیش پزشک متخصص برود و درباره‌ی پیشرفت یا پسرفت بیماری فؤاد صحبت کند.

می‌گوید فؤاد مشکل عروقی دارد. متأسفانه هنوز درمانی برایش نیست. شش ماه پیش که آقا معلم تازه فؤاد را شناخته، او در نهایت تنها شش ماه برای زندگی زمان داشته است. امروز آن شش ماه به سر آمده، ولی فؤاد سالم‌تر از شش ماه قبل است؛ شاید از نظر جسمی تحلیل‌رفته باشد، اما امیدش به زندگی بیشتر شده است. او آقا معلم را دارد. این معلم تمام حواسش پیش فؤاد است.

پی‌نوشت

۱. درباره‌ی این معلم در اینترنت اطلاعات خوبی موجود است. کافی است کلیدواژه‌ی «آقا معلم خوزستانی، مهربانی» را جست‌وجو کنید.

